

رویکردی نظری به مفهوم امنیت ملی در جهان سوم

دکتر غلامعلی چگنی‌زاده^۱

۱- تعریف مفهوم "دولت‌های جهان سوم"

اگرچه نظر اکثریت متخصصین علم سیاست بر این است که تفاوتی آشکار میان دولت‌ها در عرصه‌ی سیاست بین‌الملل از نظر ماهیت، اندازه و نفوذ آنها وجود دارد. اما در مورد چگونگی دسته‌بندی آنها نیز اختلاف قابل توجهی به چشم می‌خورد. از میان تمامی تحقیقات انجام گرفته، مطالعات جان گاتورنگ، بیهر، کوهن، بوزان، مانیروزما و دیوید ویتال از برجستگی خاصی برخوردارند. (۱) هر یک از آنها کوشیده‌اند تا با معرفی مجموعه‌ی از معیارها و الگوها دولت‌ها را در نظام بین‌الملل طبقه‌بندی کنند. اما آیا صرفاً با طبقه‌بندی دولت‌ها می‌توان قدرت تحلیلی کافی برای پیش‌بینی رفتار امنیتی - دفاعی آنها به دست آورد؟ و آیا می‌توان با مفاهیم بسیار ساده‌ی چون "خیلی ضعیف"، "ضعیف" یا "کوچک" و "بزرگ" که در متون مختلف، معانی گوناگون دارند، مشکلات تحلیلی و توصیفی امنیتی موجود را برطرف کرد.

حقیقت این است که نظریه‌های مطرح شده، معیارهای قابل قبولی را برای ارزیابی تفاوت‌های اساسی در نیازهای امنیتی - دفاعی، گروهی از دولت‌ها (به عنوان انگیزه‌ی مهم برای بروز یک نوع رفتار خاص) در مقایسه با گروهی دیگر ارائه نمی‌دهند.

"جهان سوم" نیز یکی از اصطلاحاتی است که برای طبقه‌بندی دولت‌ها در نظر گرفته می‌شود. منشأ این مفهوم، عدم تعلق به بلوک غربی و دولت‌های سرمایه‌داری و عدم تعلق و

۱. غلامعلی چگنی‌زاده، عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی است.

وابستگی به بلوک شرق و دولت‌های سوسیالیستی سابق است.

بابر و چان^۱ در شناسایی ویژگی‌های مشترک دولت‌های "جهان سوم" گفته‌اند:

"یکی از وجوه اشتراک، همانا بی‌ثباتی سیاسی داخلی همیشگی دولت‌های جهان سوم است. گروه‌های حاکم، فاقد پشتوانه‌ی گسترده و عمیق مردمی هستند. قواعد پذیرفته شده‌ی برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت که بخشی از یک نظم سیاسی بادوام است، وجود ندارد. ابهام اساسی بین‌المللی رژیم و امنیت ملی وجود دارد. به طوری که بسیاری از رفتارهای خارجی نه برای کشور بلکه برای صاحبان مقام، تهدید به شمار می‌آیند... از دیگر وجوه اشتراک کشورهای جهان سوم ظرفیت محدود دولت - در استخراج منابع، بسیج داخلی نیروها و امکانات و فقدان مهارت و کارایی در امور بین‌المللی - است... و در شرایط نسبی، ابزارهای ملی و قابل استفاده‌ی قدرت آنها کمتر از حدی است که تصویر کلی آنها نشان می‌دهد. وجه اشتراک این دولت‌ها فقدان تخصص در نهادهای تهریه و به ویژه ارتش است."^۲ (۱۹۸۸:۵۴)

۱) شرایط فعلی این کشورها از نظر توسعه نیافتگی سیاسی و اقتصادی

۲) تجربه‌ی تاریخی آنها در عدم مشارکت فعال در توسعه‌ی بین‌المللی سرمایه‌داری در ابعاد

اقتصادی و فرهنگی

۳) عدم مشارکت آنها در نظام دولتی اروپا^۳ قبل از جنگ‌های جهانی

ویژگی‌های تاریخی فوق نقش تعیین کننده‌ی در: ۱) ماهیت تهدیدهای داخلی و خارجی؛ ۲) ابزارهای موجود در این جوامع؛ ۳) فنون و روش‌های مدیریت امور امنیتی و دفاعی داشته و دارد. این موضوع به نوبه‌ی خود موجب ایجاد نوعی محیط امنیتی متفاوت از آنچه که در کشورهای غربی وجود دارد، شده است.

از این نکته نیز نمی‌توان غافل شد که باتوجه به اهمیت تفاوت‌ها بین دولت‌ها در جهان سوم، باید در بررسی این طبقه از دولت‌ها، انعطاف بیشتری داشت، به دلیل این که ماهیت رفتار امنیتی هر دولتی ریشه در محیط و عوامل مختلف محیطی آن دارد، در نتیجه رفتار هر دولت مانند شرایط متفاوت آن در موارد مختلف تقریباً متنوع خواهد بود. این موضوع به آن معناست که

1. Bobrow and Chan.

2. State-System.

ویژگی‌های مشترک دولت‌های جهان سوم در واکنش به محیط و موقعیت‌های مختلف و در واکنش به عوامل مختلف، لزوماً به نتایج مختلفی منجر خواهد شد. برای مثال ایران و عربستان سعودی هر دو فاقد انسجام سیاسی بوده، اما این "عدم انسجام" به دلیل ویژگی‌های هر دو کشور و واکنش آنها در برابر عوامل محیطی مختلف، به عملکردها و نتایج مختلف می‌انجامد.

۲- مفهوم "امنیت ملی"

اکنون باید واژه‌های امنیت را تعریف کرد زیرا این واژه مانند دولت‌های جهان سوم برای افراد گوناگون، معانی متفاوتی دارد (ولفرز ۱۹۶۲: ۱۶۵-۱۴۷) تاکنون چندین برداشت مختلف و گاه بحث‌برانگیز درباره‌ی امنیت مطرح شده؛ مثلاً گفته‌اند که امنیت یک "نماد مبهم" (۲) است و یا "کلمه‌یی با معانی بسیار" (۳) در کل، این اصطلاح "واژه‌یی اختلاف‌برانگیز" است. (بوزان ۱۹۸۳: ۶). هم‌چنین گفته شده است که امنیت:

"مفهومی است مرکب از یک جاذبه‌ی عاطفی و سیاسی قوی همراه با مجموعه‌یی بسیار گسترده از معانی اساسی. این ترکیب بیانگر توان سیاسی فوق‌العاده نهفته در این مفهوم است. از این مفهوم می‌توان برای توجیه تعداد زیادی از اقدام‌های سیاسی گوناگون استفاده کرد، سیاست‌هایی که ممکن است به هر دلیل برای دولت‌ها مطلوب باشند. از امنیت ملی می‌توان برای توجیه سیاست‌های متناقضی چون تجارت آزاد و حمایت از محصولات داخلی، با مسابقه‌ی تسلیحاتی و کنترل تسلیحات استفاده کرد. با وجود این که این عبارت کلی در توجیه عملکرد دولت‌ها سودمند است؛ می‌توان از این عبارت برای مخفی کردن عدم درک روشن رهبران درباره‌ی آنچه باید انجام دهند نیز استفاده کرد." (بوزان ۱۹۸۲: ۲)

بنابراین در ابتدا باید پذیرفت که هیچ تعریفی درباره‌ی امنیت وجود ندارد که در آن اتفاق نظر باشد و مهم‌تر از آن این است که در واقع ماهیت امنیت با پذیرش یک تعریف جامع و مانع در تعارض است (ب. بوزان ۱۹۹۱: ۱۶)

علاوه بر این، امنیت را می‌توان هم به عنوان هدف و هم به عنوان نتیجه تعریف کرد. اگر آن را یک هدف تعریف کنیم، در حقیقت اشاره به حفظ ارزش‌های اصلی دارد و به عنوان یک نتیجه، امنیت به این معنی است که:

"ما نمی‌توانیم ماهیت آن را بشناسیم و یا اهمیت آن را بدانیم، مگر این که با خطر از دست دادن آن روبه‌رو شویم. بنابراین، از بعضی لحاظ، امنیت بر مبنای خطرانی تعریف می‌شود که آن را تهدید می‌کند." (اولمان ۱۹۸۳: ۱۲۳).

والتر لیپمن می‌گوید: "یک ملت تا اندازه‌ی امنیت دارد که در صورت عدم وقوع جنگ ناچار نباشد ارزش‌های اساسی خود را قربانی سازد و در صورت تهدید و جنگ بتواند با پیروزی، ارزش‌های خود را حفظ کند." (۴)

آرنولد ولفرز در بحثی مشابه در تعریف امنیت می‌گوید:

"امنیت در یک مفهوم عینی، به فقدان تهدیدها نسبت به ارزش‌های اکتسابی تلقی می‌شود و در یک مفهوم ذهنی بر اساس فقدان دلهره و نگرانی از به مخاطره افتادن ارزش‌ها و توانمندی لازم در کسب نتایج متصفانه ارزیابی می‌شود." (۱۹۶۲: ۱۵۰)

این‌گونه برداشت‌ها از واژه‌ی امنیت با کاربرد متداول آن تطابق دارند ولی این اشکال را دارد که به این مفهوم ظاهری استحکام می‌بخشد که درخور آن نیست. (بوزان ۱۹۹۱: ۱۸)

علاوه بر این امنیت، ستیزجویانه^۱، زمینه‌یی^۲، ذهنی^۳، نسبی^۴، متغیر^۵ و هنجاری^۶ است. در واقع، در امنیت نوعی ارزیابی ذهنی مطرح است. بنابراین به احساس افراد وابستگی دارد و ممکن است شخص احساس کند امنیت او کم یا زیاد می‌باشد. ممکن است او خطراتی که امنیت را تهدید می‌کنند به درستی درک نکرده و یا آنها را دست کم بگیرد. هم‌چنین امنیت، مفهومی هنجاری است و دربرگیرنده‌ی قضاوت‌های ارزشی نه تنها در تعریف ارزش‌های اصلی که باید حفظ شوند بلکه در انتخاب بهترین روش برای دست‌یابی به امنیت در شرایط فرضی می‌باشد. البته در دنیای واقع، امنیت نیز "نسبی" است. در مورد بعضی از تهدیدها این مفهوم به آن معنی است که فرد یا دولت ممکن است در برخی موارد به درجه‌ی بالایی از امنیت دست یابد در حالی

1. Conflictive.
2. Contextual.
3. Subjective.
4. Variable.
5. Relative.
6. Nonnative.

که در مقابل تهدیدهای دیگر امکان دارد دست‌یابی به همان میزان از امنیت مشکل باشد. امنیت در سطوح فردی، ملی و فراملی قابل مطالعه و بررسی می‌باشد. امنیت در سطح ملی در عبارات زیر به کار رفته است: امنیت ملی، سیاست امنیتی ملی، یا سیاست امنیتی. هیچ توافقی میان روشنفکران و حتی سیاست‌گذاران در مورد معنا، میزان اجزا، ابعاد و عناصر تعیین‌کنندگی امنیت ملی وجود ندارد. در میان گروه‌های مختلف حاکمیت نیز در مورد مجموعه‌ی ارزش‌های اساسی که باید حفظ شوند، انواع تهدیدها و ابزارهای تهدید‌زدایی، توافق وجود ندارد. حال که بعضی از مفاهیم مهم در ارتباط با مفهوم امنیت روشن شد، باید گفت که ورود این مفهوم در قالب یک (دیسپلین) مطالعاتی (مطالعات راهبردی) در ادبیات سیاسی به بعد از جنگ دوم جهانی مربوط می‌شود. در نتیجه، این مفهوم در واکنش به وقایع تاریخی، تجارب، نیازها و شرایط گروه مشخصی از دولت‌ها بسط یافته است. علاوه بر این، مفهوم امنیت ملی:

«واکنشی است که نه تنها به ماهیت خاص دولت‌های غربی بلکه به ماهیت خاص محیط بین‌المللی آنها مربوط می‌گردد. استفاده از این مفهوم که ناشی از چنین شرایط خاصی است برای گروهی کاملاً متفاوت از دولت‌ها، مستلزم آن می‌باشد که ما محتاطانه نه تنها شباهت‌هایی که این کاربرد را توجیه می‌کنند، بلکه تفاوت‌هایی را نیز که امکان دارد مغایر آن باشند، مشخص کنیم. کاربرد جهانی این عبارت متکی به پذیرش عمومیت دولت‌های مدرن به عنوان مبنای اصلی سازماندهی سیاسی در نظام بین‌المللی است. از آنجا که این مفهوم به طور خاص برای دولت‌های مدرن مطرح شده است، می‌توان تصور کرد که آن را می‌توان با موفقیت در خارج از گروه غربی به کار برد» (بوزان ۱۹۸۸: ۱۶-۱۵)

بحث‌های مربوط به امنیت ملی اغلب حول و حوش موضوعات «امنیت در مقابل چه چیز؟» و «امنیت چه کسی؟» صورت می‌گیرد. رویکردهایی چون «واقع‌گرایی» و «کارکردگرایی» وابستگی متقابل «بیانگر شیوه‌های مختلف در بررسی موضوعات مذکور هستند. هم‌چنین آنها به مثابه‌ی ذره بین به ما کمک می‌کنند تا شناخت پر معناتری درباره‌ی موضوع تحقیق به دست بیاوریم. در مقاله‌ی حاضر این سه رویکرد مختلف، مورد بحث قرار گرفته و به دنبال آن دیدگاه‌های جهان‌سومی بررسی خواهند شد. مسأله‌ی مورد توجه این مقاله بررسی چگونگی کمک این رویکردها به فهم و تجزیه و تحلیل ما از تهدیدهای موجود در محیط امنیتی کشورهای جهان سوم است.

۱-۲- رویکرد واقع‌گرایانه یا دولت‌محور

تاریخ نشان می‌دهد ملت‌هایی که در سیاست بین‌الملل فعال هستند، همواره خود را برای خشونت سازمان یافته در قالب جنگ آماده می‌کنند یا در آن مشارکت فعال دارند و یا در حال رهایی از عواقب آن هستند.^{۳۶} (مورگنتا ۱۹۷۸: ۳۶)

شروع جنگ جهانی دوم موجب انتقادهای شدیدی از الگوی ایده‌آلیستی (آرمان‌گرایانه) گردید. این انتقادهای پرمبنای تجارب به دست آمده از دو جنگ جهانی به مجموعه‌ی جدیدی برداشت‌ها و اعتقادات شکل داد. این مکتب فکری جدید یعنی رئالیسم (واقع‌گرایی) در برابر نهاد ایده‌آلیسم (آرمان‌گرایی) تلقی می‌شد. اگرچه رویکرد واقع‌گرایی ابتدا به شکلی نظام یافته در دوره‌ی بین دو جنگ جهانی آشکار شد، اما ریشه‌های فکری آن را می‌توان در اندیشه‌های مورخ یونان باستان (توسیدید) و گزارش او درباره‌ی جنگ‌های پلوپونز و ائتلاف‌های هدایت شده توسط آتنی‌ها و اسپارتی‌ها جست‌وجو کرد. هم‌چنین گفته می‌شود که واقع‌گرایی افکار خود را از فلسفه‌ی سیاسی کلاسیک ماکیاولی و هابیس گرفته است.^(۵)

دیدگاه واقع‌گرایانه درباره‌ی امنیت ملی، با رویکرد "دولت‌محور" و متمایل به "خارج" بهتر قابل تشخیص است. در این مکتب، امنیت ملی به عنوان حفاظت فیزیکی از دولت در مقابل "تهدیدهای خارجی" یعنی تهدیدهای خشونت‌آمیزی که عمدتاً ماهیتی "نظامی" دارند و از ورای مرزها سرچشمه می‌گیرند- تعریف می‌شود. (آزار و مون ۱۹۸۸: ۳)

براساس این مکتب فکری، تأکید اصلی مطالعات امنیتی بر پدیده‌ی جنگ (خارجی) است. مطالعات امنیتی، اشاره به سلسله مطالعاتی دارد که به بررسی تهدید، استفاده و کنترل نیروی نظامی علاقه‌مند است. در این رشته، شرایطی که استفاده از زور را محتمل می‌سازند، روش‌های استفاده از زور که بر افراد، دولت‌ها و جوامع تأثیر می‌گذارد و سیاست‌های خاصی که دولت‌ها به منظور آمادگی جهت جنگ، جلوگیری از آن یا درگیر شدن در آن اتخاذ می‌کنند مورد بررسی قرار می‌گیرد.^(س. والتز ۱۹۹۱: ۲۱۲)

به تعبیری دیگر، مطالعات راهبردی از این زاویه به مطالعاتی اطلاق می‌شود که در آن نقشی که زور و تهدید به زور در نظام بین‌المللی ایفا می‌کند، مورد توجه واقع می‌شود. مادام که این مطالعات به تحلیل میزان ظرفیت واحدهای سیاسی در استفاده از "زور" یا "تهدید" به استفاده از

زور^۱ برای تحمیل خواسته‌ها بر دیگر واحدها می‌پردازد، خواه برای وادار کردن آنها به انجام کاری، جلوگیری آنها از انجام کارهای دیگر یا در صورت لزوم انهدام آنها به عنوان جوامع مستقل، صبغی توصیفی خواهد داشت و زمانی که سیاست‌هایی را توصیه کند که به یک واحد امکان بدهد در نظام بین‌المللی عمل کند که تابع این‌گونه شرایط و محدودیت‌ها باشد، صبغی تجویزی خواهد داشت (م.هاوارد ۱۹۷۶: ۶۷).

به اعتقاد متفکران این رشته مطالعات، عامل اصلی ایجاد جنگ وضعیت هرج و مرج^۱ در نظام بین‌المللی است. از این رو، آنها ادعا می‌کنند که منبع اصلی عدم امنیت در ساختار آنارشیستی سیاست بین‌الملل نهفته است. به بیان دیگر:

مبنای این نظام آنارشیستی، به دلیل ساختار آن، به این صورت است که واحدهای عضو باید بر ابزارها و ترتیباتی که متضمن بقا و افزایش امنیت آنهاست، متکی باشند.^۲ (دوئرثی و فالتزگراف

۱۹۹۰: ۱۲۰)

از این رو، الگوی رابطه‌یی در مکتب واقع‌گرایی، الگوی "ترس" و "خصوصیت" است. عدم امنیت، نتیجه‌ی مستقیم این اوضاع آنارشیستی است. قابل ذکر است که در یک مفهوم صریح و مستقیم، هرج و مرج تنها شرایط سیاسی پراکنده‌یی را ایجاد می‌کند که جنگ را به یک ویژگی برجسته در روابط میان دولت‌ها تبدیل می‌کند. به عبارت دیگر، هرج و مرج در ارتباط با جنگ، نقشی "تسهیل کننده" دارد. در این محیط با تعهدات اخلاقی (معنوی) نمی‌توان از جنگ اجتناب کرد. دست‌یابی به صلح تنها از طریق توازن عوامل مادی قدرت میسر است. بنابراین وظیفه‌ی تصمیم‌گیران دولتی به عنوان مشکل‌گشایان عقلانی آن است که "بر مبنای راهبرد خودیاری" از "بقای ملی" حفاظت کنند. از این رو، عملکرد عقلانی (یا عمل کردن بر طبق منافع شخصی) به معنای قدرت طلبی (کسب توان و تمایل به کنترل رفتار و واحدهای دیگر) است. بنابراین "امنیت" و "کسب استقلال" ارزش‌ها و به نوعی وظایف اصلی دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. این دو نیز تنها از طریق ابزار "قدرت" دست‌یافتنی هستند. در قیاس با اقتصاد که در آن پول نقش مهم و اساسی در تعامل میان نهادهای اقتصادی ایفا می‌کند، واقع‌گرایان بر این باورند که قدرت "پول رایج سیاست" است.

1. Anarchy.

از نظر واقع‌گرایان "قدرت" هم ابزار است و هم هدف. از نظر آنها، قدرت همانا توان یک بازیگر در کنترل رفتار با بازیگر دیگر است. دست‌یابی به قدرت به عنوان مهم‌ترین ابزاری ذکر شده است که دولت به وسیله‌ی آن به هدف اساسی خود که کنترل و حفظ یک سرزمین مشخص در مقابل تهدید خارجی است دست می‌یابد. بنابراین، بقای دولت تنها در سایه‌ی "قدرت" میسر است. هم‌چنین، اعتقاد بر این است که منافع دولت‌ها با یکدیگر در تضاد است و نه از هم جدا. بنابراین هرگونه تلاش از سوی یک دولت برای تضمین امنیت خود، صرف نظر از مقاصد آن، همواره امنیت دولت‌های دیگر را تهدید می‌کند. در نتیجه، روابط آنها براساس "منازعه" و "رقابت‌های افراطی" بین واحدها مشخص می‌شود. در نتیجه، یک دولت نمی‌تواند بدون تهدید دیگران از خود حفاظت کند. این وضعیت "معمای امنیتی"^۱ نامیده شده است.

علاوه بر این، در میان واقع‌گرایان، مفهوم توازن قدرت به عنوان مهم‌ترین چارچوب نظری در تبیین تعاملات پویای میان دولت‌ها (واحدهای عقلانی و مبتنی بر منافع شخصی) در یک محیط هرج و مرج طلبانه مطرح است. اگرچه دولت‌ها همیشه از روی منفعت شخصی عمل می‌کنند، اما این امکان نیز وجود دارد که آنها به طور جمعی عمل کنند و توازن قدرت را حفظ نمایند (که همانا همکاری میان دولت‌های منفعت‌جو برای افزایش منافع مشترک آنهاست). از این رو، نظریه‌های اتحاد و ائتلاف در بین واحدها از مسایل اصلی مورد بحث واقع‌گرایان سیاسی به شمار می‌آیند.

به طور خلاصه، "امنیت ملی" در این چارچوب فکر تنها برحسب حفاظت فیزیکی دولت‌ها در برابر تهدیدهای نظامی خارجی قابل درک و مطالعه است.

بنابراین، میزان امنیت ملی در یک کشور فرضی بستگی به حفاظت از آن دولت-ملت در مقابل تهدیدهای نظامی خارجی و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آن دارد که در مقابل ضامن حیات و مال شهروندان است (آزار و مومن ۱۹۸۴: ۱۰۵) و می‌تواند ما را به این مهم رهنمون کند که رئالیست‌ها اصولاً پرسش از مسایل سیاست داخلی را خارج از حیطه‌ی مطالعات راهبردی قلمداد می‌نمایند.

اخیراً تلاش‌هایی در جهت توسعه‌ی مرزهای مکتب واقع‌گرایی صورت گرفته است تا

بعضی از موضوعات مهمی را که از کانون متفکرین اولیه دور مانده بودند، فراگیرد. در این خصوص تلاش‌های والتز و بوزان قابل توجه است.^(۶) آنها سعی دارند تا شرحی بسیار جامع از هرج و مرج (آنارشیسیم) ارائه دهند. آنها به دو شیوه‌ی مختلف، رویکردی جدید در توضیح ساختار نظام دولتی (آنارشیسیم) و پی‌آمدهای آن برای رفتار فردی دولت ارائه می‌کنند. علاوه بر این، آنها می‌کوشند توضیحی سیستمی درباره‌ی سیاست جهانی ارائه دهند. آنها به جای این که به "ماهیت شرور انسانی" استناد کنند، توجه خود را به الگوهای مختلف تعامل بین واحدها (بازیگران) در یک محیط آنارشیستی متمرکز می‌کنند. بنابراین مهم‌ترین دست‌آورد این محققان، تلاش برای ارائه‌ی یک چارچوب مفهومی برای توضیح آنارشیسیم است. برای مثال والتز با استفاده از مفروضه‌های مقدماتی واقع‌گرایی، چارچوبی برای استفاده از سیاست جهانی ارائه می‌دهد که در آن تأکید بر آن داشته از ویژگی‌های نظام دولتی است که به نحوه‌ی ارتباط اجزا با یکدیگر شکل می‌دهند. این توضیح جدید درباره‌ی "آنارشیسیم" نه تنها بر ویژگی‌های تعارض‌آمیز در سیاست جهانی بلکه بر شیوه‌ی مشترک تعامل در میان واحدها تأکید دارد. بنابراین تأکید اصلی این رویکرد جدید بر تعامل اجزای نظام با یکدیگر است. اما با وجود توجه به تمام جوانب، هنوز در توضیح والتز، نظام آنارشیستی مانعی ساختاری در سر راه همکاری‌ها قرار می‌دهد که باید برداشته شود. در نتیجه، همکاری و قواعد آن بسیار حساس و شکننده تلقی می‌شوند که دائماً در برابر خطر فروپاشی قرار دارند زیرا آنها با ساختار این نظام تنش‌ی اساسی دارند (بوزان، جونز و لیتل ۱۹۹۳: ۱۵۱)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

۲-۲- کارکردگرایی (آرمان‌گرایی)

رویکرد کارکردگرایی در سیاست بین‌الملل نقطه‌ی مقابل دیدگاه واقع‌گرایی است. در حالی که واقع‌گرایان به موضوعاتی چون قدرت و امنیت ملی می‌پردازند، کارکردگرایان عمدتاً بر همکاری، تشریک مساعی و یکپارچگی تأکید دارند. رویکرد واقع‌گرایی را می‌توان نوعی "سیاست منازعه" دانست و دیدگاه کارکردگرایی را می‌توان "سیاست همکاری و یکپارچگی" تلقی کرد.

ریشه‌های فکری کارکردگرایی را می‌توان در اثر پیردومبوس (وکیل فرانسوی در اواخر

قرن ۱۴ و اوایل قرن ۱۵)، ژان ژاک روسو، جرمی بنتام و امانوئل کانت جست‌وجو کرد. دیوید میترانی، یکی از معماران مکتب کارکردگرایی آن را رویکردی می‌داند که به بررسی ایجادیک نظام کارآمد صلح می‌پردازد. کارکردگرایی حاکی از روش خاص بررسی "منابع عدم امنیت" همراه با بررسی راه‌های تشکیل دنیای بهتر است. کارکردگرایان قصد دارند توجهی برای علل اولیه‌ی "عدم امنیت" در سیاست جهانی و تجویزی برای ایجاد دنیای بهتر ارائه دهند. ابتدا کارکردگرایان این فرض واقع‌گرایان را که دولت یک "کلیت نفوذناپذیر" و به همین جهت تقلیل‌ناپذیر است؛ زیر سؤال بردند. هم‌چنین این دیدگاه را نیز که مانع دولت غالب است به نقد کشیدند.

نقطه‌ی عزیمت کارکردگرایی، این پیش فرض است که شرایط محیطی به رفتار انسان شکل می‌دهد و تغییر این شرایط محیطی مبنای تغییر رفتار انسان است. بنابراین، تغییر محیط سیاسی در سطح بین‌المللی - از طریق تشکیل و توسعه‌ی سازمان‌های جدید و نهادهایی چون جامعه‌ی ملل با سازمان ملل - می‌تواند تأثیر به‌سزایی بر رفتار امنیتی - دفاعی واحدهای سیاسی داشته باشد.

هم‌چنین آنها معتقدند که ماهیت انسان "کمال‌پذیر" است و یا بهتر است بگوییم که لااقل "قابل اصلاح" است. وضع استانداردهای بین‌المللی همراه با تشکیل و تحکیم حکومت منتخب مردم در سطح ملی لزوماً به شکل‌گیری دنیایی صلح‌آمیز منجر خواهد شد.

اما ورای این توضیحات و تجویزات، تضادها و اختلاف‌هایی در تفسیرهای مختلف کارکردگرایی وجود دارد. براساس یکی از انواع تبیین‌های کارکردگرایانه، فرض بر این است که پیچیدگی فزاینده‌ی نظام‌های حکومتی، موجب افزایش وظایف اصلی فنی و غیرسیاسی حکومت‌ها شده است. این پیچیدگی‌ها تقاضاهایی را برای متخصصین مجرب و آزموده در سطوح ملی ایجاد کرده است. این امر هم‌زمان با ظهور مسایل فنی در سطوح بین‌المللی، زمینه‌ی لازم را برای ایجاد چارچوب‌هایی برای همکاری بین‌المللی فراهم آورده است. این امر تسهیل‌کننده‌ی ایجاد ساختارهای مناسب بین‌المللی جهت پرداختن به منابع تهدید موجود می‌باشد.

۲-۳- سیاست وابستگی متقابل

ناراضیتی از توضیحات واقع‌گرایانه و آرمان‌گرایانه در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ منجر به ظهور

تفکر جدیدی شد. طرفداران رویکرد جدید بر این اعتقادند که ماهیت نظام بین‌المللی در دهه‌های اخیر تغییر چشمگیری یافته است و تبیین روابط بین‌الملل در چارچوب‌های کلاسیک نمی‌تواند مفید باشد.

آنها معتقدند که تغییرات در روابط و تعاملات بین دولت‌ها مستقیماً حاصل تغییرات چشمگیر در نظام بین‌الملل طی دهه‌های اخیر هستند. ظهور تسلیحات هسته‌یی با قدرت تخریبی بالا، تغییرات اجتماعی اقتصادی ناشی از توسعه‌ی فن‌آوری نوین در سطوح ملی و بین‌المللی و هزاران موضوع جهانی دیگر منابع جدید عدم امنیت را ایجاد کرده‌اند. بنابراین، پایین آوردن موضوعات امنیتی در حد "سطح دولتی" گمراه‌کننده است. راه حل پیشنهادی باید بسیار جامع و اصولی باشد تا بتواند مطالعه‌ی تمامی "منابع عدم امنیت" را دربرگیرد. با کثرت فزاینده‌ی تسلیحات هسته‌یی (و به همراه آن احتمال جنگ فراگیر) و با انقلاب در ارتباطات و پیدایش حرکت‌های اجتماعی فراملی و سازمان‌های بین‌المللی و با وابستگی متقابل اقتصادی، کاربرد مؤثر دیدگاه سنت‌گرایانه در مطالعه‌ی امنیت ملی شدیداً دشوار شده است.

هم‌چنین در مخالفت با پیش‌فرض‌های اساسی در دیدگاه ارتدوکس، این اندیشمندان معتقدند که در میان اهمیت فزاینده‌ی موضوعات وابستگی متقابل، نه تنها باید به "امنیت ملی" بلکه باید به "امنیت بین‌المللی" نیز پرداخت. بنا به گفته‌ی آنها، سیاست وابستگی متقابل پاسخی به مسایل جهانی نیست و بر محور موضوع منسوخ بودن جنگ بر نمی‌گردد. بلکه با وجود نظر فوق "منابع عدم امنیت" طی دوره‌ی وابستگی متقابل روز به روز پیچیده‌تر می‌شود. بنابراین گفته نمی‌شود که منازعه‌ی بین‌المللی زمانی از بین می‌رود که وابستگی متقابل رایج باشد. بالعکس، منازعه ممکن است اشکال جدیدی به خود گیرد و حتی ممکن است افزایش یابد.

علاوه بر این، آنها اعتقاد دارند که: (۱) در نظام بین‌الملل، بازیگرانی غیر از دولت‌ها وجود دارند که به طور مستقیم در سیاست‌های جهانی مشارکت داشته و تأثیرات جدی بر روند جهانی دارند؛ (۲) هیچ سلسله‌مراتب روشنی درباره‌ی موضوعات موجود در دستور کار سیاست جهانی وجود ندارد؛ و (۳) نیروی نظامی دیگر ابزار قطعی (در همه‌ی شرایط) در سیاست جهانی به شمار نمی‌آید.

طرفداران وابستگی متقابل به این نتیجه رسیده‌اند که امنیت نظامی، در اصطلاح سنتی

نمی‌تواند همان موضوع اصلی دفاعی-امنیتی باشد که دولت‌ها با آن مواجه هستند. اگرچه قدرت نظامی عاملی مهم در سیاست جهانی است. اما ثابت شده که درخصوص بعضی موضوعات فاقد کارایی است. در نتیجه، مفهوم متعارف قدرت فاقد دقت لازم است. عوامل تعیین کننده در سیاست بین‌الملل یا منابع قدرت از موضوعی به موضوع دیگر و از زمانی به زمان دیگر متغیر هستند. در نتیجه مکتب وابستگی متقابل در حوزه‌های "منابع تهدید"، "ماهیت تهدید"، "شدت تهدید" به اضافی بازیگران نظام بین‌الملل تعاریف جدید را ارائه داده و مقولات نوینی را وارد ادبیات راهبردی نموده است.

نکته‌یی که لازم است مورد توجه قرار گیرد آن است که در تمامی مکاتب مورد بررسی فوق دو مقوله‌ی "دولت-ملت"^۱ و "نظام دولتی بین‌الملل"^۲ پیش فرض‌های اساسی و بنیادین چارچوب‌های نظری آنها را تشکیل می‌دهند. تعریف از این دو مفهوم نیز متأثر از شرایط داخلی و خارجی مسلط در جهان غرب است. زیر ساخت این دو مفهوم کلان دولت و ملت هستند که آشنایی، ابعاد نظری و مفهومی آنها تنها کلید ورود و درک مباحث مطروحه می‌باشد. درک و فهم این دو مقوله از منظر جهان سومی می‌تواند ما را به موضوعات جدیدی رهنمون سازد. متأسفانه چنین به نظر می‌رسد که آگاهی اندکی در بین متخصصین مطالعات امنیتی درباره‌ی متن تاریخی-اجتماعی موضوعات مطرح در دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم و نحوه‌ی تأثیر احتمالی آنها بر الگوی درگیری در جهان سوم وجود دارد (کورانی، نوبل و بدنین ۱۹۹۳: ۱۸). حتی هنگامی که امنیت دولتهایی غیرغربی در ادبیات موجود راهبردی ذکر می‌گردد، تأکید:

بر موضوعات محیط امنیتی مانند برداشت‌های ذهنی از تهدید، تعاملات راهبردی و صف بندی‌های منطقه‌یی و ابرقدرتی است. به عبارتی، مسایل امنیت ملی در جهان سوم به عنوان ادامه‌ی پویایی در سطح نظام بین‌الملل و در سطح فرعی نظام بین‌المللی تلقی می‌شود. شاید این جهت‌گیری ناشی از این برداشت باشد که بیشتر کشورهای در حال توسعه به عنوان نماینده‌ی قدرت‌های بزرگ و دولت‌های نظام بین‌المللی هرگز نمی‌توانند با عملکرد انفرادی خود یا در قالب گروه‌های کوچک تأثیر مهمی بر نظام بین‌المللی داشته باشند. باقیمانده‌ی جهان، از جمله

1. Nation-State.

2. State-System.

جهان سوم صرفاً زمینه‌ی برای رقابت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های متوسط هستند و به جایگاه نمایندگانی که به اندازه‌ی محافظین خود سود می‌برند و یا ضرر کنند، تنزل می‌یابند. در نتیجه، باید پویایی توازن قدرت عمومی و محلی را به منظور تشریح، تبیین و تجویز سیاست‌های امنیت ملی کشورهای در حال توسعه، درک کرد.^{۴-۵} (آزار و مون ۱۹۸۸: ۴-۵)

در بحث امنیت ملی در جهان سوم باید به این نکته توجه کرد که اکثر دولت‌های جهان سوم دیدگاهی نسبتاً مشترک درباره‌ی سیاست بین‌الملل دارند و از نظر داخلی، با مسایلی مشابه در ایجاد امنیت روبه‌رو هستند. نکات ضعف فراوانی در این دولت‌ها مشاهده می‌شود که اهم آنها عبارتند از: فقدان مشروعیت، فقدان نهادهای دولتی مدرن و کارآمد، فقدان توافق اساسی بین نخبگان سیاسی در زمینه‌ی ارزش‌های کلیدی، اصول راهنما و نهادهای اساسی، فقدان ظرفیت سیاسی که به شهروندان امکان آن را بدهد که آزادانه در معماری نظام سیاسی خود مشارکت داشته باشند. این امور منجر به افزایش آسیب‌پذیرهای ملی در این کشورها شده و تأثیری مستقیم بر تعریف امنیت ملی (در ابعاد داخلی و خارجی) و روش‌های استفاده شده برای تأمین آن دارد. بنابراین عواملی چون تلاش برای متحد کردن، یکپارچه کردن و به نوعی پیوند دادن گروه‌های مرکب در قالب یک کلیت در رفتارهای داخلی و خارجی این دولت‌ها تأثیر به‌سزایی دارد. به علاوه محیط خارجی مسلط در کشورهای جهان سوم به فقدان مشروعیت بی‌قید و شرط برای مرزها و نهادهای سیاسی و رژیم‌های مسلط از یک سو و به عدم انسجام اجتماعی از سوی دیگر منجر می‌شود. به طور خلاصه محیط داخلی کشورهای جهان سوم دارای ویژگی‌های زیر است:

(۱) عدم توافق اجتماعی در خصوص موضوعات اساسی، سازماندهی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی،

(۲) احساس آسیب‌پذیری زیاد در برابر نیروهای خارجی

(۳) قطبی شدن سیاست

(۴) غیرسیاسی شدن جامعه‌ی مدنی

(۵) ظهور یک فضای بدبینی و ناامیدی

(۶) ایجاد شکلی "خصوصی و انحصاری" از سیاست

این ویژگی‌ها، محیط داخلی تعیین‌کننده‌ی بر شکل‌گیری محیط خارجی کشورهای

جهان سوم داشته است. به عنوان مثال می‌توان به مواردی چون دخالت در امور دیگر کشورها، فقدان سنت حل معضلات از طریق چانه‌زنی‌های سیاسی و دیپلماتیک، موقعیت انفعالی و غیر مؤثر در نظام بین‌الملل و عدم توانمندی در اجماع‌سازی بین‌المللی حول دلبه‌های امنیتی موجود در جهان سوم اشاره نمود.

از این رو، دولت‌های جهان سوم باید در یک محیط امنیتی منحصر به فرد (چه به لحاظ داخلی و چه خارجی) و به ویژه دشوار عمل کنند؛ وضعیتی که می‌توان آن را یک "ناامنی گسترده و همه جانبه"^۱ تلقی کرد. نتیجه این وضعیت عبارت است از:

۱) امنیتی نه چندان مؤثر برای کلیه یا اکثر قریب به اتفاق شهروندان
 ۲) فقدان ظرفیت بالا و کارآمد در نهادهای دولتی (اعم از کشوری و لشکری) در ارائه‌ی خدمات و تأمین نظم

۳) افزایش آسیب‌پذیری دولت و ملت در برابر نفوذ، مداخله و کنترل از سوی بازیگران خارجی، (چه در قالب دولت‌های دیگر یا گروه‌های اجتماعی و یا شرکت‌های چندملیتی (جوب ۱۹۹۲: ۱۸)

نکته‌ی قابل توجه عبارت است از این که در مطالعات موجود در خصوص جهان سوم تاکنون بر مفهوم توسعه یا وابستگی یا ترکیبی از این دو تأکید شده است. این چارچوب‌های نظری توانمندی جدی در ارائه‌ی چگونگی و چرایی سیاست‌های متخذه و اعلانی دفاعی - امنیتی در جهان سوم را دارا نمی‌باشند.

اخیراً در مخالفت با این چارچوب‌های تحلیلی و تغییر تأکید بر متغیرهای سیاسی در تحلیل جوامع جهان سوم، این استدلال مطرح شده است که انگیزه‌های اساسی در تنظیم سیاست‌های خارجی، امنیتی و دفاعی این کشورها، ضرورت کاهش حس عمیق عدم امنیت است که در آن رژیم‌ها و دولت‌های جهان سوم هم در داخل و هم در سطح بین‌الملل با آن مواجه هستند. در همین فضا است که مفهوم "ناامنی گسترده و همه جانبه" در جوامع جهان سوم، موضوع اصلی تحقیقات جدیدی گردید.

1. Pervasive Insecurity.

۲-۴- رویکرد جهان سوم

در بررسی موضوع "ناامنی گسترده و همه جانبه" در جهان سوم، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. (۷) نخستین رویکرد در تبیین علل "ناامنی گسترده و همه جانبه" در دولت‌های جهان سوم بر موضوع دولت‌های ضعیف در این جوامع تأکید دارد. در این رویکرد تأکید شده است که عوامل اولیه‌ی معادله‌ی امنیت ملی با رابطه‌ی قرارداد اجتماعی به ندرت در جوامع جهان سوم رعایت شده‌اند (بوزان ۱۹۸۳: ۵۹-۶۵)

بنابراین دیدگاه ماهیت مفهوم امنیت ملی در دیدگاه‌های کلاسیک بیانگر روابط میان جمعیت (که یک ملت تلقی می‌شود) و دولت (که نهاد‌های سیاسی و صاحبان مناصب ملی هر دو مشروع تلقی می‌گردند) و توان دولت در مقابله با تهدیدهای خارجی برخاسته از نظام بین‌المللی آنارشیستی است (جوب ۱۹۹۲: ۱۲). تمام این ویژگی‌ها در مورد کشورهای جهان سوم غایب هستند. در عوض، دولت‌های جهان سوم واحدهایی فاقد یکپارچگی اجتماعی و توان ملی هستند و در نتیجه می‌توان آنها را دولت‌های ضعیف نام گذاری کرد (بوزان ۱۹۸۸: ۲۷-۱۷). عدم شکل‌گیری ملت توأم با ضعف سازماندهی و فقدان ظرفیت‌های ساختاری و نظریه لازم برای ایجاد "دولت ملی" باعث به وجود آمدن نظم سیاسی در کشورهای جهان سوم شد. که به وجود آمدن دولت ضعیف در این کشورها! امری جبری نموده است. براساس این نظریه، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که در جوامع جهان سوم:

(۱) هیچ هدف روشن و معنی‌دار و هیچ موضوع محوری برای "امنیت ملی" وجود ندارد؛

(۲) کانون دولت و انسجام ظرفیت‌های کارکردی آن در هر زمانی ممکن است مفاهیم بسیار

جزئی باشند؛

(۳) منافع امنیتی دولت، رژیم و ملت متناسب، سازگار و هماهنگ با همدیگر نیستند؛

(۴) تهدیدهای داخلی در برابر دولت را نمی‌توان به طور کامل از نفوذ قدرت‌های خارجی

تفکیک کرد و از این منظر، مسایل امنیت داخلی دولت‌های ضعیف اغلب با روابط خارجی آنها

گره خورده‌اند؛

(۵) محیط خارجی دولت‌ها در جهان سوم اساساً به وسیله‌ی ضعف قدرت نسبی آنها در

ارتباط با دولت‌های شمال شکل می‌گیرد.

بوزان این وضعیت را چنین ترسیم می‌کند:

"محیط امنیتی جهان سوم ترکیبی است از عواملی که با عوامل واقع در شمال متفاوت هستند، این عوامل عبارتند از: محیط منطقه‌یی که در آن دولت‌های ضعیف و غیرمنسجم غالب هستند و محیط جهانی که تحت تسلط قدرت‌های بزرگ است... محیط امنیت منطقه‌یی که متشکل از دولت‌های ضعیف است درخود بسیاری از منابع "عدم ثبات" را دارد. دولتی که در چنین محیطی واقع شده است نمی‌تواند در مورد تداوم نظام سیاسی همسایگان خود اطمینان داشته باشد و بنابراین نمی‌تواند مجموعه‌یی ماندنی و باثبات از روابط سیاسی محلی (قواعد) را برقرار سازد. در نتیجه، امکان شکل‌گیری سنت‌ها و قواعد بازی سیاسی ناممکن است. منازعات داخلی ممکن است به خارج از مرزها کشیده شود. حکام غیرقابل اعتماد ممکن است در برابر وسوسه‌ی سنتی تثبیت موضع داخلی خود به بهای جنگ با همسایگان خود نتوانند مقاومت کنند. در نتیجه در این فضا بی‌ثباتی اصل و ائتلاف‌ها و همکاری‌ها موقت و غیرقابل اعتماد هستند." (بوزان ۱۹۸۸: ۳۲-۳۱)

به طور خلاصه، این دیدگاه مبتنی بر دو نکته‌ی مهم است: ۱) دولت‌های جهان سوم از نظر داخلی "از هم گسیخته" و "شککننده" و ۲) از نظر خارجی "فاقد امنیت" هستند. در بیشتر دولت‌های جهان سوم این "ملت‌ها" هستند (برای مثال گروه‌های زبانی، نژادی، مذهبی مشخص) که تهدیدی برای انسجام دولت‌های نوظهور به شمار می‌آیند. تهدیدهایی که این بخش‌های اجتماعی برای یکدیگر دارند نیز به همین نسبت مهم هستند. به طور خلاصه، منطق توسعه و ایستای این تفکر، نقص مهم آن تلقی می‌شود. یک "دولت ضعیف" فرضی در مقاطع زمانی مختلف متفاوت است. برای مثال "دولت ضعیف" ایران در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی دوم را نمی‌توان یک "دولت" نامید. رویکرد دوم در بررسی موضوع "ناامنی فراگیر و همه جانبه" در جهان سوم، پارادوکس مرزهای سرزمینی (ایستا) نامیده می‌شود. گفته می‌شود که وجود اکثریت دولت‌های جهان سوم محصول ترکیب ۱) افول قدرت‌های استعماری اروپا، ۲) تلاش بومی برای دست‌یابی به استقلال و در نهایت ۳) تحقق اصل خودمختاری است. اگر به گذشته نگاه کنیم، می‌بینیم که این قدرت‌های استعماری بودند که تقریباً همه‌ی مرزهای جدید را در جهان سوم تعیین کردند و نیز آنها بودند که نظر عمده را در این باره که چه کسی باید حکومت کند و چگونه باید حکومت کند مشخص

کرده‌اند. در نتیجه، دولت‌های جهان سوم خود را محصور در "مرزهای مصنوعی" دیدند، مرزهای ترسیم شده از یک طرف باعث وخیم‌تر شدن اختلاف‌های موجود بین گروه‌های اجتماعی داخلی شده و از طرف دیگر بین همسایگان جدید اختلاف‌های سرزمینی ایجاد کرده است. این فرآیند موجب شد تا اختلاف‌های پی در پی و مبارزه‌ی جدی در محیط‌های داخلی و خارجی دولت‌های جدیدالتأسیس به وجود آید. در عین حال، نهادها و هنجارهای بین‌المللی بعد از جنگ مانع از تجدید سازمان مرزها در کشورهای جهان سوم بود. این امر باعث می‌شود که با وجود استقلال علنی و بعضاً قانونی، شاکله سیاسی، سرزمینی و نهادی دولت‌های جدیدالتأسیس در جهان سوم از شکنندگی و عدم پایداری در تمامی زمینه‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار باشد. در نتیجه این دولت‌ها فاقد قابلیت و ظرفیت‌های لازم برای تضمین امنیت برای شهروندان خود در ابعاد داخلی و خارجی بوده و هستند.

رویکرد دیگر متعلق به محمد ایوب است. ایوب تبیینی را براساس این فرض مطرح می‌کند که عقلانیت و انگیزه‌ی اساسی پیش برنده‌ی سیاست‌های خارجی، امنیتی و دفاعی دولت‌های جهان سوم همانا پاسخ به نیازهای اساسی فرآیند شکل‌گیری دولت مدرن است که رژیم‌ها و دولت‌های جهان سوم هم از نظر داخلی و هم از نظر بین‌المللی با آن مواجه هستند. وی می‌گوید:

"اگر چه رابطه‌ی آشکار بین قدرت و امنیت وجود دارد اما در مورد اکثریت دولت‌های جهان سوم، قدرت، نوعی انحصار و حتی عمدتاً هدفی بالذات تلقی نمی‌شود، بلکه ابزاری برای کاهش گرفتاری‌های آنها به شمار می‌آید. نگرانی اصلی نخبگان جهان سوم و در حقیقت دغدغه‌ی آنها، امنیت در سطح ساختارهای دولتی و سطح رژیم‌های سیاسی است. این مسأله بازتاب عدم تکافوی "دولت بودن" است که لازمه‌ی آن وجود ترکیب متوازی از ظرفیت قهری، توانمندی نهادی مؤثر و مشروعیت بی‌قید و شرط است. عدم کفایت در "دولت بودگی" کشورهای جهان سوم آنها را از تحمیل یک نظم سیاسی مشروع در داخل و از مشارکت مؤثر در امور نظام بین‌المللی باز می‌دارد." (م. ایوب ۱۹۹۳: ۲۷-۲۶).

از نظر ایوب، مشکلات عظیم موجود در فرآیند دولت‌سازی در کشورهای جهان سوم، امنیت رانگرانی اصلی بیشتر کشورهای جهان سوم ساخته است. او معتقد است که عدم شکل‌گیری

امنیت را نگرانی اصلی بیشتر کشورهای جهان سوم ساخته است. او معتقد است که عدم شکل‌گیری دولت در جهان سوم ناشی از عوامل زیر است:

(۱) کمبود حیاتی‌ترین عنصر در دولت‌سازی (زمان)

(۲) تجربه‌ی تاریخی دوران استعمار

(۳) موقعیت نسبی دو ابرقدرت در تمرکز نظامی فی‌مابین در جهان سوم به شکل جنگ‌های

نیابتی و یا پشتیبانی از دولت‌های جهان سومی که درگیر منازعات منطقه‌ی هستند.

در مورد عدم تکافوی زمان، ایوب اعتقاد دارد که "انتظاری که جامعه‌ی بین‌المللی و طبقات سیاسی آگاه داخلی دارند این است که فرآیند فوق‌العاده پیچیده و اغلب دشوار دولت‌سازی و ملت‌سازی در کشورهای جهان سوم در عرض سه یا چهار دهه به نتیجه برسد، درحالی که این فرآیند در کشورهای غربی، زمانی نزدیک به سه تا چهار قرن را طی کرده است." (۲۸:۱۹۹۳)

این دولت‌سازی عجولانه به نوبه‌ی خود تأثیر چشم‌گیری در سیاست‌های داخلی و خارجی نخبگان داشته و دارد. به گفته‌ی ایوب، رفتار نخبگان در جهان سوم هم‌چنین تحت تأثیر دو میراث استعماری بزرگ یعنی مرزهای ساختگی و ساختارهای چندگانه‌ی قدرت و نیز این حقیقت قرار گرفته که منازعه و درگیری بین دولت‌ها در جهان سوم بعد از جنگ جهانی دوم از سوی نظام‌های ائتلافی و قدرت‌های بین‌المللی غالب، "تابو" تلقی نشده، زیرا امنیت ابرقدرت‌ها یا متحدین بزرگ آنها را تهدید نمی‌کرده است. به نظر می‌رسد با وجود تمامی نقاط روشن و مثبت رویکردهای "جهان سومی" در مطالعات راهبردی هنوز مسایل و موضوعات مختلفی وجود دارند که مورد توجه قرار نگرفته‌اند. جدا از بررسی و نقد رویکردهای مورد مطالعه، بخش بعدی سعی در ارزیابی دیدگاه‌هایی تحلیلی پیرامون سؤال مورد پرسش تحقیق خواهد داشت.

۳- ملاحظات و پیشنهادها

در مجموع، نکات اساسی که طرفداران گرایش جدید مطرح کرده‌اند زمینه‌های مختلفی را روشن می‌سازد که در دیدگاه‌های ارتدوکس به طور جدی مورد بررسی قرار نگرفته بودند. هم‌چنین نوآوری آنها (چه در بعد مفهومی و چه در بعد تحلیلی) درک ما را از امنیت ملی به طور

اعم و امنیت ملی در جهان سوم را به طور اخص افزایش می‌دهد.

اولین موضوع مهمی که نویسندگان متعلق به مکتب جهان سومی مطرح کرده‌اند، اولویت عوامل و مؤلفه‌های سیاسی است. آنها هم‌چنین موضوعات مهمی چون ماهیت دولت در کشورهای در حال توسعه و رابطه‌ی آنها با جامعه را مورد تأکید قرار داده‌اند. این نکته ما را به موضوع مهمی رهنمون می‌سازد که به مفهوم دولت در جهان سوم مربوط می‌شود. وجوه تفاوت در ماهیت دولت در دو فضای جهان سوم و غرب به طور مستقیم در مسایل، نیازها، سیاست‌ها و اولویت‌های امنیتی در این دو فضا انعکاس یافته است. اما آثار کلاسیک راهبردی براساس موضوعات و الگوهای امنیتی غالب در جهان غرب شکل گرفته و در نتیجه، پوشش لازم را به این حوزه‌ها نمی‌دهد.

بحث بر سر این است که تعمیم‌الگوی تحلیلی دولت اروپایی سده‌های هجدهم و نوزدهم به فضای فرهنگی و تاریخی کاملاً متفاوت در جهان سوم، کاری بس اشتباه است. اعتقاد بر این است که به دلیل مفروض انگاشتن ویژگی‌های دولت اروپایی آثار مربوط به مطالعات بین‌المللی و راهبردی، مسایل مربوط به شکل‌گیری دولت‌های جهان سوم و در نتیجه موضوعات و اولویت‌های امنیتی ناشی از آن را از موضوعات تحقیق و مطالعه‌ی خود جدا ساخته‌اند. به بیانی دیگر، فرآیند شکل‌گیری و توسعه‌ی "دولت" در جهان سوم که عامل اساسی در درک و تبیین ماهیت مسایل امنیتی در این جوامع به شمار می‌آید، مورد توجه قرار نگرفته است.

امروزه مطالعات جالبی وجود دارد که به بررسی الگوهای مختلف شکل دولت در شرایط تاریخی و اجتماعی جهان سوم پرداخته است. در این بررسی کوتاه فرصتی برای بررسی و تحلیل نقش این مطالعات در درک بهتر فرآیند تشکیل دولت به طور اعم و توسعه‌ی "دولت" در جهان سوم به طور اخص وجود ندارد. در اینجا تنها به ذکر برخی از ویژگی‌های مهم تشکیل دولت اکتفا می‌کنیم که در عمل به ما این امکان را می‌دهد تا روند تاریخی مدرنیت (تجدد) در جهان سوم را با توجه به الگوهای عمومی تحلیل کنیم. اهم ویژگی‌های تاریخی و ساختاری دولت مدرن را (که به نوعی با بحث ما مرتبط می‌باشند) می‌توان چنین بیان کرد:

۱) وظایف عمومی جامعه باید توسط یک مجمع قانون‌گذاری و یک نهاد اجرایی تنظیم و اجرا شود. جهت تحقق این منظور دولت باید قدرت خود را در ازای حذف و ادغام سایر مراکز قدرت

گسترش دهد. در نتیجه دولت^۱ به تنهایی، به قیمت نابود ساختن تمامی مراکز قدرت در قلمرو سرزمینی خود، به انحصار "قوه‌ی قهریه" دست می‌یابد. در نتیجه دولت تنها مرجع تنظیم روابط و نظم عمومی جامعه تلقی شده و از شکل‌گیری هر نهاد هم عرض جلوگیری به عمل می‌آورد.

۲) فرآیند قانون‌گذاری و اجرا باید بر اساس اصل مشروعیت باشد که از مردم ناشی شده است و متضمن حقوق برابر آنها در مشارکت می‌باشد.

۳) ایجاد نظم داخلی و باز تولید آن باید با تکیه بر بوروکراسی مدنی تأمین شود.

۴) نیروی نظامی کارآمد و مشروع، وظیفه‌ی مقابله با تهدید خارجی را به عهده داشته و به عنوان ابزاری در خدمت دولت مرکزی عمل می‌نماید.

ویژگی‌های فوق را نیز می‌توان در قالب مفاهیم مشروعیت، انسجام، فراگیری و همه‌جانبه بودن قدرت دستگاه دولت (بوروکراسی) و انحصار قدرت ملی توسط دولت (حذف وادغام قدرت‌های رقیب اجتماعی، نظامی و اقتصادی) بیان نمود. عوامل فوق وابسته به یکدیگر و همدیگر را تقویت می‌کنند و به نوعی می‌توان گفت که محصولات سیر تکاملی تاریخی دولت مدرن هستند.

در خصوص روند شکل‌گیری دولت‌های جهان سوم باید گفت که در مقایسه با این ویژگی‌های عمومی، در مجموع حاصل دوره‌های بعد از سال ۱۹۴۵ هستند. به علاوه، تشکیل این دولت‌ها بر اساس یک فرآیند تاریخی بومی نبوده بلکه بیشتر ناشی از تعاملات خارجی بوده است. در نتیجه، این تفاوت تاریخی بین توسعه‌ی ساختارهای دولتی مدرن در جهان سوم و توسعه‌ی ساختارهای مشابه در اروپا، توان آنها را در عملکرد مؤثر در ابعاد داخلی و خارجی کاهش داده است.

به علاوه محدوده‌ی جغرافیایی کشورهای جهان سوم به شکل مبادله‌ی یک رقیب با رقبای استعماری دیگر ترسیم شده است. این ترتیبات سرزمینی در دولت‌های جدید به طور عمده موجب اختلاط نژادی و ایجاد واحدهای اجتماعی ناهماهنگ با نیازها و ملاحظات داخلی شده که نتیجه‌ی آن عدم انسجام داخلی است که خود به عاملی در چالش‌های داخلی در مقابله با

۱. در اینجا دولت به معنای قوه‌ی مجریه نیست، بلکه به کلیه‌ی نهادها، سازمان‌ها و نرم‌هایی که نظم مسلط را به وجود آورد و باز تولید آن را ضمانت نمایند، اطلاق می‌شود.

نهادهای سیاسی تبدیل شده است. عدم توانایی ساختارهای جدید در گسترش قدرت به اضافی عدم علاقه‌ی شهروندان به تعریف خود در محدوده‌ی سیاسی نهادی سرزمینی و رژیم‌ی شکل گرفته موجب عدم شناسایی ترتیبات مستقر شده و این امر ساختارها و نهادهای سیاسی دولتی و ملی را با تهدیدی جدی روبه‌رو ساخته است. در نتیجه، تمامی مؤلفه‌های یک هویت و عمل جمعی خود به منبع اصلی درگیری‌ها در ابعاد داخلی و خارجی تبدیل شده‌اند.

از طرف دیگر، دستگاه دولت خود عامل اصلی و یا تنها عامل تعیین‌کننده‌ی تعاملات اقتصادی داخلی است. در نتیجه، تخصیص منابع و فرصت‌های اقتصادی به شکل "تنبیه‌ها" و یا "پاداش‌های" سیاسی صورت می‌گیرد. فقدان بوروکراسی و شکل‌گیری قدرت شخصی در این جوامع باعث به وجود آمدن الیت و قشری سیاسی شده که موقعیت خود را بیش از این که مدیون شایستگی‌های خود باشند، مدیون انتصابات و ارتباطات سیاسی هستند. بنابراین از نظر رقبا جنگ برای کنترل بوروکراسی دولت، موضوع مرگ و زندگی است. به بیانی دیگر، بازی سیاسی در جوامع جهان سوم بازی حاصل جمع جبری صفر است. هرکسی که قدرت دولت را به دست آورد با دیگران مانند "اسرای جنگی" رفتار خواهد کرد و منابع دولت را بین متحدین سیاسی به عنوان "غنایم پیروزی" توزیع خواهد کرد. در نتیجه، فهم فرآیند منتهی به تشکیل دولت "شخصی" در جهان سوم، تأثیرات تعیین‌کننده‌ی در درک ما از سیاست‌ها، برداشت‌ها و چالش‌های امنیتی موجود در جهان سوم خواهد داشت.

به طور خلاصه، عجز بودن این روند با فقدان مشروعیت و عدم توافق ملی بیانگر چالش‌های داخلی شدید در برابر ساختارهای دولتی متمرکزکننده در جهان سوم و در نتیجه سطح بالای خشونت رایج در این جوامع است. اگرچه در مطالعات اخیر توسط کورانی^۱، تیلی^۲ و بروملی^۳ به موضوع ارتباط بین منابع عدم امنیت و فرآیند شکل‌گیری دولت در جهان سوم توجه شده، اما اعتقاد این مقاله بر این است که این زمینه هنوز احتیاج به تحقیقات بیشتری دارد تا بتوان ارتباطی منطقی بین عوامل زمان، فرآیند شکل‌گیری دولت و مسأله‌ی عدم امنیت در جهان سوم برقرار کرد.

1. B. Korany, p. Noble and r. Brynen (1993).

2. C. Tilly (1990).

3. S. Bromly (1994).

به طور خلاصه می‌توان گفت طرفداران دیدگاه جهان سوم رویکردی جایگزین ارائه می‌دهند که در آن عمدتاً اگر نگوییم صرفاً برابعد غیرنظامی و داخلی امنیت یعنی آسیب‌پذیری اقتصادی کمبود منابع اکولوژیک، همبستگی ملی و عدم تکافوی ساز و کارهای تطبیقی اجتماعی تأکید می‌شود.

آنها مدعی هستند که بحران‌های سیاسی مداوم و بی‌ثباتی ناشی از آن در جهان سوم به دلایل زیر به وجود می‌آید:

- ۱) ماهیت دشوار شکل‌گیری دولت
- ۲) سطحی بودن مشروعیت سیاسی
- ۳) الگوی انتخاب و نظام گردش نخبگان
- ۴) فقدان انسجام سیاسی
- ۵) وجود تقسیم‌های نژادی در جامعه
- ۶) الگوی نابرابر تخصیص منابع

۷) عدم توانایی نهادهای سیاسی جدید در پاسخگویی به خواسته‌های عمومی

موضوعات فوق موجب بحران‌های (۱) شناسایی (۲) مشروعیت (۳) مشارکت و (۴) توزیع شده‌اند. بنابراین، علل عمده‌ی عدم ثبات و عدم امنیت در دولت‌های جهان سوم همین چهار بحران هستند.

گفته می‌شود که تنها با مراجعه به این بحران‌هاست که شخص می‌تواند به علل شکل‌گیری درگیری‌ها و یا همکاری در سطوح ملی و منطقه‌یی در جهان سوم پی ببرد. از این رو، در هر اقدام موفقیت‌آمیز برای درک و تبیین چالش‌های امنیتی داخلی و یا منطقه‌یی در جهان سوم باید به دقت به بررسی موضوع از زاویه‌ی این چالش‌های چهارگانه پرداخته شود. در نتیجه، آنها درباره‌ی نوع جدیدی از تهدید علیه امنیت ملی سخن می‌گویند که از توجه به رویکرد نظامی - راهبردی دور مانده است.

نکته‌ی شگفت‌آور آن است که هم نقاط ضعف و هم نقاط قوت در رویکرد جهان سومی هر دو یک منشأ دارند و آن توجه و تمرکز بر محیط داخلی و ابعاد غیرنظامی امنیت است. باید اذعان کرد که عوامل داخلی و بین‌المللی که در فرآیند شکل‌گیری دولت در دولت‌های در حال

توسعه مؤثر بوده‌اند، شدیداً با عوامل داخلی و بین‌المللی در دولت‌های غربی (توسعه یافته) متفاوت هستند. تاریخ طولانی برتری استعماری، فقدان شکل‌گیری دولت مشروع، منازعات نژادی، مذهبی و فرهنگی، وجود اختلاف‌های سرزمینی، عدم تکافوی منابع اقتصادی و موقعیت کم اهمیت و کم اثر در نظام دولتی و بازار جهانی بعضی از ویژگی‌های اصلی شکل‌گیری دولت در دولت‌های در حال توسعه هستند. این مسأله به شدت با محیطی که دولت‌های غربی در آن شکل گرفته‌اند، تفاوت و حتی تضاد دارد. با توجه به این اختلاف‌ها تأکید رویکرد جهان سوم بر جنبه‌ی داخلی امنیت دولت‌های جهان سوم صحیح می‌باشد. این یکی از نقاط قوت رویکرد جهان سوم می‌باشد. اما در روند نتیجه‌گیری کلی درباره‌ی منابع عدم امنیت در دولت‌های جهان سوم، آنها تنوع بین کشورهای جهان سوم را نادیده می‌گیرند و در تأکید و تمرکز بر عوامل داخلی و غیرنظامی استدلال تقریباً اشتباه و گمراه‌کننده‌ی را ارائه می‌دهند. با وجود وجوه مشترک زیاد، دولت‌های جهان سوم در موارد زیر به شدت با یکدیگر متفاوتند:

(۱) موقعیت در نظام دولت-ملت^۱ برحسب اهمیت راهبردی و ژئواستراتژیکی و ویژگی‌های جغرافیایی؛

(۲) موقعیت در بازار جهانی^۲ یعنی برخورداری از منابع راهبردی مانند نفت و ...؛

(۳) ویژگی‌های داخلی چون وسعت و جمعیت؛

(۴) میراث فرهنگی، اوضاع سیاسی، شرایط اجتماعی و اقتصادی.

بنابراین همانگونه که آنها با دولت‌های توسعه یافته تفاوت دارند، با یکدیگر نیز متفاوتند و در نتیجه منابع اصلی عدم امنیت از یک دولت جهان سوم به دولت دیگر متفاوت می‌باشد. در نتیجه نمی‌توان سیاست‌ها، اولویت‌ها و چالش‌های امنیتی را تنها بایک متغیر ساده توضیح داد. به علاوه، نسبت دادن منبع و منشأ عدم امنیت یک کشور به یک معیار توسعه یا توسعه نیافتگی ظاهراً چندان راه‌گشا نیست.

این استدلال که منابع عدم امنیت در دولت‌های توسعه یافته، صرفاً بیرونی و در کشورهای توسعه نیافته صرفاً درونی است شخص را از واقعیت دور می‌کند. البته در تمامی

-
1. State-System.
 2. World- Market.

سطوح امنیتی و هم‌چنین در شیوه‌های پاسخ‌گویی به تهدیدها، تفاوت‌های کیفی بین این دو وجود دارد، اما قصد ما نفی کلی‌گویی "داخلی" و "خارجی" کردن تهدید می‌باشد.

جدا از داخلی‌سازی و غیرنظامی کردن تهدیدها در جهان سوم، توضیح و تحلیل رویکرد جهان سومی "فراواحدی" و "کلان" بوده، در نتیجه معضلات و مشکلات امنیتی "یک کشور جهان سوم را در ابعاد سیاست‌گذاری در مقاطع کوتاه و میان مدت و در سطوح منطقه‌یی مورد توجه قرار نمی‌دهد. به عبارت دیگر ممکن است که از دید کلان این نظرگاه که تهدیدها در جهان سوم داخلی هستند، توجیهاتی تحلیلی و عینی داشته باشد ولی از دید خرد (نگاه از قالب و زاویه‌ی یک دولت جهان سومی در ابعاد سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری امنیتی - دفاعی) کاملاً با واقعیات موجود و پیش‌فرض‌های دیدگاه جهان سومی تباین دارد. چرا، چون بنا به واقعیات موجود (که مورد تأیید و پذیرش دیدگاه جهان سومی نیز می‌باشند) کشورهای جهان سوم در فضایی قرار دارند که نه تنها با تهدید دایم از سوی سایر بازیگران منطقه‌یی روبه‌رو هستند بلکه فقدان یک سنت نهادینه شده‌ی حل معضلات از طریق به کارگیری ابزار دیپلماسی و غیبت نهادهای منطقه‌یی قوی می‌تواند هر تهدید جزئی بین دو واحد سیاسی را به مخاصمات و درگیری‌های نظامی تبدیل نماید. میزان درگیری‌های موجود در جهان سوم که ریشه در توسعه طلبی و مداخله در امور دیگران دارد، خود مؤید این مطلب است. در نتیجه، واقعیات جهان سوم در مقایسه با جهان اول (از منظر سیاست‌گذاری و منطقه‌یی) شدت و نزدیکی تهدید نظامی خارجی را در جهان سوم بسیار بیشتر مورد تأکید قرار می‌دهد. به اضافه‌ی این که، موقعیت دفاعی - تکنولوژیک فروتر این کشورها در مقایسه با قدرت‌های فایق نظام بین‌الملل و موقعیت نامطلوب این کشورها در نظام اقتصاد جهانی، در صورت تعارض اهداف و منافع، این کشورها را در معرض تهدید جدی قدرت‌های بزرگ قرار خواهد داد.

از این زاویه می‌توان چنین نتیجه گرفت که از منظر سیاست‌گذاری یک دولت جهان سوم، هم رویکرد "کلاسیک" و هم رویکرد "جهان سوم" هر دو از اعتبار برخوردارند. بنابراین، اعتماد به هر یک از آنها به عنوان تنها ابزار تحلیل منجر به تبیین و درک ناکافی می‌شود. در نتیجه اولویت‌های بازسازی سیاست داخلی (افزایش ظرفیت دولت، بالا بردن مشروعیت نظام سیاسی، ایجاد نهادهای ملی و کارآمد، فراگیر، قانونمند و پاسخگو کردن نظام سیاسی) اگر متناسب با

برنامه‌ریزی در بازسازی دیپلماتیک، اطلاعاتی و نظامی - دفاعی همراه نباشد، نقش چندانی در افزایش ضریب امنیتی کشورهای جهان سوم در پی نخواهد داشت.

به اضافه، نظریه‌ها و چارچوب‌های تحلیلی مورد مطالعه همگی با هدف استنتاج قواعد عام و کلی حاکم بر مجموعه‌ی کشورهای مورد مطالعه شکل گرفته، پرسش درخصوص دلهره‌ها و روندهای یک بازیگر از بعد سیاست‌گذاری در شرایط جاری را مورد توجه قرار نمی‌دهد. در نتیجه، نظریه‌پرداز به عنوان یک پیش‌نیاز خود را به نوعی بی‌ارتباط با دلهره‌ها و دغدغه‌های خاص یک بازیگر دیده و نقطه‌ی قوت کار خود را "ذی نفع" نبودن تعریف می‌نماید. به لحاظ منطقی این نظریه‌ها کمک چندانی به فهم معضلات آتی و خاص کشورهای جهان سوم نمی‌نماید. به اضافه‌ی این که، فقدان یک قوه‌ی عاقله‌ی فعال در نظام اجرایی کشورهای جهان سوم (که خود زاینده‌ی نظام سیاسی موجود در این کشورها می‌باشد) موجب به کارگیری و استفاده‌ی بی‌مورد از این نظریه‌ها در حل معضلات سیاست‌گذاری شده و نتایج بسیار مخرب امنیتی به دنبال داشته و دارد. به عنوان مثال استفاده از ادبیات، راهکارها و چارچوب تحلیلی خلع سلاحی بین‌المللی که خود محصول فرضیات، پرسش‌ها و ارزش‌های فراملی است، به عنوان زیرساخت سیاست‌گذاری ملی جمهوری اسلامی ایران موجب معضل امنیتی گشته که "زمان" و "قدرت کالبدشکافی" می‌تواند میزان آن را آشکار سازد.

در خاتمه به عنوان یک نقد کلی می‌توان چنین بیان کرد که تمامی نظرات گوناگون، سعی در آرایه‌ی یک چارچوب عام و جامع برای بررسی مقولات دخیل در امنیت ملی هستند که برای تمامی موارد و تحت همه‌ی شرایط کاربرد داشته باشند. اما بحث این مقاله این است که با توجه به این حقیقت که موضوعات و مسایل امنیتی وابسته به متن^۱ هستند، لذا زمان و مکان نقش تعیین‌کننده‌ی در ماهیت تهدید، شدت و چگونگی شکل‌گیری پاسخ به آن دارند. به عبارت دیگر، باید دانست که بحث امنیت ملی و موارد و مسایل ذی دخیل در آن "پویا" و متأثر و شکل گرفته از محیط پیرامونی خود است. در حقیقت مفهوم "امنیت ملی" در هر فضایی با توجه به مؤلفه‌های موجود در نظام بین‌المللی و ملی شکل می‌گیرد که هر دوی این محیط‌ها همواره "در حال تغییر" هستند. در نتیجه یک تحلیل و بررسی تاریخی و موردی لازم است تا تمامی مؤلفه‌های مربوطه را بررسی

1. Contextual.

و سپس به درک عوامل مؤثر در یک رفتار دفاعی - امنیتی کمک کند. در نتیجه، ارزیابی یک چارچوب کلی که دربرگیرنده‌ی ابعاد داخلی و خارجی توأمان باشد و استعداد انطباق پذیری را در خود دارا باشد، تنها یاری دهنده‌ی ما در امر تحقق در خصوص امنیت ملی است. به عنوان نمونه در بررسی سیاست‌ها و اولویت‌های امنیتی ایران امروزی مسایل زیر دخیل هستند:

۱) مسأله‌ی هنجاری و حل نشده‌ی نحوه‌ی مقابله با چالش‌های ناشی از ارزش‌ها و واقعیت‌های "فرهنگ جهانی"

۲) موقعیت ژئواستراتژیک ایران

۳) برخورداری ایران از مواد خام راهبردی

۴) پی‌گیری سیاست خارجی مستقل و بعضاً متعارض در سطح نظام بین‌الملل

۵) تأسیس نظام سیاسی غیرمنطبق با استانداردهای رایج منطقه‌یی

مقایسه‌ی این عوامل با مؤلفه‌هایی که در دهه‌ی ۵۰ مسلط بر محیط امنیتی ایران بوده‌اند روشن‌کننده‌ی بسیاری از مسایل خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب شناسی

۱. مراجعه کنید به:

1. Galtung (1966), Vital (1967 & 1971), T. Mathisen (1971), K. Deutsch (1968), R. Barston (1971), R. Rothstein (1968), M. Singer (1972 & 1976), Buzan (1989), Maniruzzaman (1982).

۲. رجوع شود به:

Buchan Alastair, 1966: *War in Modern Society*. London: Collins, P.24.

3. Wolfers Arnold, 1962: *Discord and Collaboration*. Baltimore: John Hopkins University press ch. 10, as quoted in B. Buzan (1989:2).
4. Lippman Walter, 1943: *US Foreign Policy: Shield of the Republic*. Boston: Little Brown, P.51, as quoted in Ayoob (1983-84:41).
5. For a Full Account of the Realist Approach and its Critis See, Inter Alia, John A. Vasquez (1983) and James E. Dougherty and Robert L. Pfalzgraff (1990).
6. To See the Full Account of these two Writers Views See, Inter Alia, Buzan (1984 & 1991) and K. Waltz (1979).
7. For Some Works that do Emphasis Issues of Third Word in/Security, See Abdel-Monem Al-Mashat (1985); M.Ayoob (1983/84, 1986, 1991, 1992, 1993, 1994); E. Azar and Chung-In Moon (1984, 1988); B. Buzan (1988, 1989); S. Chubin (1984); B. Job (1992); B. Korany, R. Brynen and paul Nobel (1993); C. Thomas (1987, 1989); Y. Sayigh (1990).



پڙهه ښکاري ځايون انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني